

توسعه و نظم جهانی*

جوزه آنتونیو اوکامپو

مترجم: محمدقلی یوسفی**



۷۰

در ربع قرن گذشته، جهانی شدن و ابزار همراه آن، آزادسازی اقتصادی، به عنوان دروازه عصر خوشبختی به نحو بی سابقه ای به جهانیان معرفی شده است. اجماع واشنگتنی به بهترین وجهی این اصلاحات را خلاصه می نماید اگرچه مطمئناً ویرایش رادیکال آن، که خواهان دولت حداقل است را منعکس نمی کند. در طول چند سال گذشته، منطقی که در پشت این چشم انداز بوده مورد سؤال واقع شده است. تجارت و سرمایه گذاری خارجی رونق یافت اما «سرزمین موعود» نرخ های رشد بالا به طور فزاینده ای به سراب تبدیل شده است. واگرایی درآمدها در سطح بین المللی سرعت گرفته و تنش های توزیعی در کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته افزایش یافته است. امروزه نوسانات بالای مالی و خلاءهای قانونی وسیعی حتی در دنیای توسعه یافته آشکار شده است.

درخواست «مدنیت بخشیدن» به اقتصاد جهانی جهت جامعیت بخشیدن به مشکل جهانی شدن یا به عبارت اعلامیه هزاره سازمان ملل (UNMD) جهت اطمینان یافتن از اینکه جهانی شدن به یک نیروی مثبت برای تمام مردم جهان تبدیل گردد اکنون به صورت استاندارد درآمده است. این قویاً نظر جامعه مدنی بین المللی از زمان سیاتل بوده است. رفع توهم از آزادسازی در دنیای در حال توسعه و نقطه نظرات تکثرگرایی در مباحث اقتصادی در حال افزایش است. اما این فرایندهای مثبت تا به حال اقدامات عملی محدودی در پی

*این اثر ترجمه ای است از: Rethinking (ed.), Ha-Joon Chang (ed.), "Development and Global Order", Printed in: Ha-Joon Chang (ed.), Rethinking Development Economics, Anthem Press, Pp.83-104.

**عضو هیأت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی



داشته است. درحقیقت همچنانکه جدال پیرامون آزادسازی رو به گسترش نهاد، واژه گان مورد استفاده در بحث‌ها به طور فزاینده‌ای مبهم گردیده‌اند. صحبت‌های زیادی درخصوص ضرورت تحکیم «نسل اول» اصلاحات و تکمیل آن با «نسل دوم» اصلاحات با هدف تقویت نهادها و چترهای امنیت اجتماعی عنوان می‌شود.

در این رابطه توافق بنیادی درخصوص موضوعات زیر وجود دارد: ضرورت داشتن چارچوب قوی اقتصاد کلان، آزادی در برابر فرصت‌هایی که توسط اقتصاد بین‌المللی فراهم می‌گردد، مشارکت فزاینده بخش خصوصی، دولت کارآمدتر و مطمئناً نهادهای قوی‌تر و سیاست‌های اجتماعی فعال‌تر. اما آن سوی این توافقات، تفاوت نظر قابل توجهی درخصوص معانی دقیق این عبارات وجود دارد. درحقیقت، بت اصلاحات* که به صورت ضمنی در ایده «نسل اصلاحات» وجود دارد خود بخش ذاتی مشکل است. فرضیه اصلی آن این است که فرایندهای توسعه خطی و ماهیتاً جهان شمول‌اند بنابراین بر طبق این نظر اقداماتی که در طول مراحل اولیه این فرایند صورت گرفته شالوده‌ای را تشکیل می‌دهد که بر روی آن بخش‌های دیگر ساختمان بنا می‌شود. اما این مطمئناً چارچوب نامناسبی است. با توجه به اینکه ناپایداری بخش‌های آن اساس آن را با مشکل مواجه می‌سازد که در مراحل بعدی باید برطرف شود. در چنین مواردی لازم می‌شود که اصلاحات، اصلاح گردند.

در رابطه با فرضیه دوم یعنی جهان شمولی، می‌توان گفت که هیچ مدل انفرادی برای مدیریت اقتصادی وجود ندارد که ثبات اقتصاد کلان را تضمین نماید و هیچ مدل یکپارچگی اقتصادی در اقتصاد بین‌المللی یا در طراحی نهادهای اجتماعی و اقتصادی وجود ندارد. به اصطلاح آلبرت و رودریک انواع متفاوت سرمایه‌داری آنگونه که تجربه کشورهای توسعه نیافته و کشورهای توسعه یافته نشان می‌دهند وجود دارد. جای خوشبختی باقی است چرا که بر آن دلالت می‌کند که دموکراسی نقشی برای ایفا کردن دارد و این که «مالکیت» سیاست‌های توسعه‌ای دارای معنی مثبتی است. این مقاله نظریه دیگری را در مورد توسعه‌ارایه می‌نماید و به اصلاحات لازم در رابطه با ترتیبات جهانی می‌پردازد. این مقاله به چهار بخش تقسیم می‌شود:

بخش اول؛ به تفاوت‌های جهانی می‌پردازد.

بخش دوم؛ تصویری کلی از موضوعات جهانی ارایه نموده و بر نقش حیاتی نهادهای محلی

تأکید می‌نماید.

بخش سوم؛ استراتژی‌های توسعه ملی را بررسی می‌نماید.

بخش چهارم؛ موضوعات توسعه را در چارچوب وسیع تری قرار می‌دهد.

* Reform Fetishism

۱- تفاوت‌های تاریخی جهان

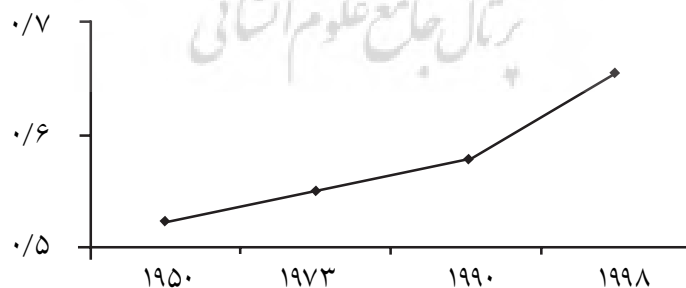
تاریخ نشان می‌دهد که همگرایی بین المللی سطح درآمد بیشتر به صورت استثنایی بوده و نه اینکه حالت قاعده دارد. تنها مورد همگرایی در درآمد سرانه، در بین کشورهای توسعه یافته در طول دوره بعد از جنگ ۷۳-۱۹۵۰ اتفاق افتاد و این فرایند به صورت مداوم البته با سرعت کمتری تا دهه ۱۹۹۰ ادامه یافت و در دهه‌های آخر قرن بیستم متوقف گردید. دوره تاریخی دیگر که در آن هیچگونه همگرایی روی نداد نیمه دوم قرن بیستم بود. رودریک و ویلیامسون نشان دادند که در طول این دوره ایالت متحده و اروپا شاهد همگرایی سطح دستمزدها بودند که اساساً به خاطر مهاجرت گسترده کارگران اروپایی به دنیای جدید بود. در درون اروپای غربی، یک فرایند برابرسازی در دستمزدها به وقوع پیوست اگرچه کل کشورهای اقماری اروپا را شامل نگردید.

لذا حتی در درون کشورهای تازه صنعتی شده یک روند واگرایی در روند تولید ناخالص سرانه اتفاق افتاد. این موضوع در ادبیات اخیر در خصوص رشد اقتصادی به طور وسیعی مورد بررسی قرار گرفت. در کل، این تحلیل‌ها، تأیید می‌کنند که یک واگرایی بلندمدت در سطح درآمد سرانه در طول دو قرن گذشته روی داد و اینکه سرعت این واگرایی مخصوصاً در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم سریع بود. اما در دوره ۷۳-۱۹۵۰ کاهش یافت و از آن زمان به بعد تکرار گردید. لذا با استفاده از سطح تولید ناخالص سرانه برای ۱۴ کشور که در سری زمانی تاریخی انگوس مادیسون قرار دارد، میانگین لگاریتمی انحرافات از ۰/۵۶ در سال ۱۹۷۳ به ۰/۶۵ در سال ۱۹۹۸ افزایش یافت (نمودار ۱).

۷۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

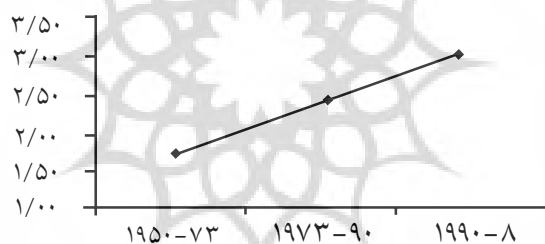
پرتال جامع علوم انسانی



اما مطالعات مختلف نشان دادند که تا حدودی اگرچه به صورت سیستماتیک شواهد همگرایی شرطی* وجود دارد وقتی که سایر عوامل که بر رشد کشورها تأثیر می‌گذارند - که شامل آموزش، زیرساخت‌ها، اقتصاد کلان با ثبات و توسعه نهادها - معین در نظر گرفته شود. مجموعاً این دو نمونه از شواهد بر آن دلالت می‌کنند که عوامل تعیین کننده رشد اقتصادی همانند و یا حتی نابرابرتر از نابرابری تولید ناخالص سرانه توزیع شده‌اند. این موجب شک و تردید زیاد در اعتبار مفهوم همگرایی شرطی می‌شود.

یک تحلیل از همان آمار عارضه دیگری را بیان می‌کند: تفاوت قابل توجه و فزاینده در توزیع نرخ رشد در طول ربع قرن آخر قرن بیستم - به عبارت دیگر همزیستی برندگان و بازندگان در تمام گروه‌های کشورها. درحقیقت انحراف استاندارد تولید ناخالص داخلی سرانه برای همان گروه ۱۴۱ کشوری از ۱/۷۳ در دوره ۷۳-۱۹۵۰ به ۲/۵۰ در دوره ۹۰-۱۹۷۳ و ۳/۰۹ در دهه ۱۹۹۰ افزایش یافت. (نمودار ۲)

نمودار ۲



این روندها بخشی از فرایند بزرگ‌تر و وخیم شدن توزیع درآمد در سطح جهانی هستند. جامع‌ترین تحلیل موضوع به وسیله بورکیگنون و موریسون ارایه شده است که نتیجه می‌گیرند که نابرابری بین‌المللی بین سال‌های ۱۸۲۰ و ۱۹۱۰ به نحو قابل توجهی افزایش یافته است و بین سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۶۰ ثابت ماند و مجدداً بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۲ افزایش یافت. عمیق شدن نابرابری بین‌المللی در تولید ناخالص داخلی سرانه در دو قرن گذشته نقش اساسی و مرکزی داشته است. این تفاوت‌ها با تجربه تفاوت آشکار در سطح درآمد (آفریقا) مرتبط است، اما رکود در کشورهای با درآمد متوسط (تجربه متوسط آمریکای لاتین بین سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۷۳) و چندین تجربه همگرایی منفعل (برای مثال آرژانتین بعد از دوره رونق ۱۹۱۳-۱۸۸۰، برزیل و مکزیک بعد از دوره موفق صنعتی شدن به رهبری دولت و اخیراً اندونزی بعد از رشد با اتکاء به

* Conditional Convergence



صادرات به خاطر بحران آسیا کاهش یافت). اما این روند در دهه‌های اخیر به سمت گسترش نابرابری بین‌المللی می‌تواند نه تنها به رشد نابرابری بین‌المللی نسبت داده شود بلکه همچنین به افزایش گسترده نابرابری در بین کشورها مربوط می‌شود. در حقیقت، در دوره ۹۵-۱۹۷۵، ۵۷ درصد جمعیت در نمونه‌ای از ۷۷ ملت در کشورهای زندگی می‌کنند که در آن توزیع درآمد وخیم‌تر گردید. در حالیکه تنها ۱۶ درصد در کشورهای زندگی می‌کردند که وضعیت آنها در حال بهبود بودند. تکرار جدی این روند به سمت انحراف درآمد در دهه‌های اخیر برخلاف این انتظار بود که آزادسازی اقتصادی همگرایی را از طریق ایجاد فرصت‌های زیاد برای کشورهای در حال توسعه تسریع می‌نماید. لذا تلاش جهت برقراری ارتباط ساده بین آزادسازی اقتصادی و رشد گمراه‌کننده بوده است. بهترین مثالی که در این رابطه می‌توان زد این است که اگرچه سیاست تجاری، آزادسازی بازار سرمایه و انگیزه‌های بازار مهم هستند اما هیچ قانون یگانه‌ای وجود ندارد که بتوان آن را در تمامی کشورها در هر میزان به کار برد و نه یک کشور می‌تواند آن را در زمان‌های مختلف بکارگیرد. نتیجه‌ای که از تحلیل مقایسه‌ای تجربه توسعه کشورها آشکار است. بنابراین در بعضی از کشورها و بعضی از دوره‌ها، حمایت به عنوان منبع رشد بوده و در کشورهای دیگر مانع رشد بوده است. همین‌را نیز می‌توان در مورد تجارت آزاد گفت. استراتژی مختلط مناسب‌ترین استراتژی در خیلی از شرایط بوده است: همانگونه که چنری و دیگران ملاحظه نمودند تجارب موفق در رشد صادرات صنعتی در دنیای در حال توسعه از اواسط دهه ۱۹۶۰ معمولاً پس از یک دوره جایگزینی واردات بود و موفقیت یکپارچگی کشورهای تازه صنعتی آسیا (NIC) در اقتصاد جهانی با مداخله قوی دولت همراه بوده است. جالب این است که بیروخ نظرات مشابهی را در مورد رابطه بین حمایت و رشد اقتصادی در دوره قبل از جنگ جهانی اول ارائه نموده است. درحقیقت او به یک نتیجه متناقض رسید که قبل از جنگ دوره‌هایی که بیشترین رشد در تجارت جهانی را داشته دوره‌هایی نبودند که با رژیم‌های تجارت آزاد همراه بوده و لذا رشد اقتصادی منجر به گسترش تجارت جهانی گردید و نه برعکس آن.

رشد و تداوم نابرابری زیاد در اقتصاد دنیا موجب گردید تا این مورد اخیر به عنوان یک سیستمی تلقی شود که در آن فرصت‌ها بین مرکز و پیرامون به صورت نابرابر توزیع شده است - یا احتمالاً به طور دقیق‌تر، کشورهای پیرامونی و اقمار - اصطلاحاتی را که متفکرین ساختارگرا در آمریکای لاتین حدود نیم قرن قبل به آن اشاره کردند درحقیقت، بهترین نشان این واقعیت آن است که علی‌رغم بعضی تغییرات، نابرابری سطوح تولید ناخالص داخلی دنیا در طول یک قرن گذشته همچنان ثابت مانده است، حدود ۶۰ درصد تفاوت درآمد فعلی در دنیا را می‌توان به



سادگی در تفاوت موجود در سال ۱۹۱۳ شرح داد. این وضعیت همچنین در سایر جنبه‌های نظام اقتصاد جهانی منعکس است: تمرکز بالای نسل تکنولوژی‌های مرکزی و همچنین تمرکز بالای سرمایه جهانی و دفاتر مرکزی بنگاه‌های چندملیتی در چند کشور از آن جمله‌اند. این واقعیت بر آن دلالت می‌نماید که اگرچه عوامل ملی اقتصادی، اجتماعی و نهادی آشکارا مهم هستند فرصت‌های اقتصادی به وسیله جایگاه کشور در سلسله مراتب اقتصاد جهانی تعیین می‌گردد. تقارن بین المللی اساساً کمک می‌کند تا توضیح داده شود چرا اقتصاد بین المللی در حقیقت زمینی ناهموار برای بازی است که بر آن دلالت می‌کند که مگر اینکه چنین عدم تفاوتی به صورت سیستماتیک مورد توجه قرار گیرد، نابرابری جهانی حفظ خواهد شد یا در طول زمان عمیق‌تر می‌گردد.

این به نوبه خود در آن دلالت می‌کند که توسعه اقتصادی به معنی عبور یکنواخت اقتصاد از طریق مراحل مرتبط با هم در یک مسیر نیست که درآمد را افزایش دهد: این در مورد موفقیت در تغییرات ساختاری لازم و استراتژی‌های مناسب کلان و مالی در چارچوب محدودیت‌های ایجاد شده به وسیله موقعیت کشور در درون سلسله مراتب جهانی و ساختارهای داخلی سیاسی - اجتماعی و اقتصادی است. این بصیرت اساسی مکتب ساختاری آمریکای لاتین و همینطور ادبیات صنعتی شدن اخیر از زمان گرسچنکرون بوده است.

۲- نظم جهانی

۱-۲- سه هدف اساسی همکاری بین المللی

یک درس تاریخی هم این است که مقاومت در مقابل یک جریان به قدرتمندی جهانی شدن فعلی نهایتاً با شکست مواجه می‌شود. اما این معنی را نمی‌دهد که روند موجود را می‌توان به عنوان یک واقعیت تغییرناپذیر در نظر گرفت. اگرچه فرایندهای قوی فنی و اقتصادی به آن نیرو می‌بخشد اما جهانی شدن را می‌توان شکل داد و درحقیقت قالبی که به خود گرفته است تا حد زیادی به وسیله تصمیمات سیاسی آشکاری طراحی شده است. نقصان‌های موجود در فرایند فعلی جهانی شدن ضرورت کارکردن در جهت سه هدف کلیدی را برجسته نموده است:

- تضمین عرضه کافی کالاهای عمومی در سطح جهان
- ایجاد یک سیستم جهانی مبتنی بر حقوق بشر (شهروندی جهانی) و
- غلبه تدریجی بر عدم تقارن‌ها که سیستم اقتصاد جهانی را شکل می‌بخشد.



اولین هدف بر مدیریت به هم وابستگی بین المللی تأکید می نماید. دو تای دیگر بر عدالت در دو بعد متمرکزند: بین شهروندان و بین ملل. بعد از تفسیر این دو هدف من بر سومی متمرکز می شوم که نقش اساسی را در تضمین توسعه اقتصادی برابر در سطح جهان ایفا خواهد کرد. در ادبیات اخیر، مفهوم کالاهای عمومی جهانی در مفهوم کلی آن درک شده که فراتر از تعریف سنتی اقتصاد رفاه است - یعنی کالاهایی که در مصرف استثناء ناپذیر و غیررقابتی هستند و شامل کالاها و خدماتی هستند که اثرات خارجی بالایی دارند اما مزایای آن را می توان به صورت خصوصی تصاحب نمود و همچنین مشارکت جهانی (که در مصرف به صورت رقابتی هستند). با این مفهوم وسیع، علاوه بر سایر موارد آن شامل: صلح و عدالت بین المللی، دانش انسانی تنوع فرهنگی، مبارزه با بیماری های واگیردار در سطح بین المللی، پایداری زیست محیطی کنترل استفاده از مشترکات جهانی، قوانینی که مبادلات اقتصاد بین الملل را کنترل نماید و پایداری مالی و اقتصاد کلان جهانی. چیزی که باید بر آن تأکید نهاد، شکاف زیاد بین شناخت اهمیت فزاینده به هم وابستگی و لذا کالاهای عمومی جهانی و ضعف ساختار بین المللی موجود - تصمیم گیری تأمین مالی و مدیریت - که تضمین می کند که آنها به حد کافی عرضه شوند.

از طرف دیگر، برقراری سیستم شهروندی جهانی در یک جامعه ناهمگن بین المللی به هر دو احترام به حقوق انسانی و تنوع فرهنگی دلالت می نماید. لذا اصل برابری را با حق متفاوت بودن مطابقت داده و سازگار می سازد. در این دیدگاه حقوق شهروندی سیاسی، یک مجموعه تفکیک ناپذیر و به هم وابسته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را تشکیل می دهد. اما چنین ملاحظه شده است که اجرای حقوق اقتصادی و اجتماعی به صورت خودکار و اتوماتیک نیست و همچنان یک مسؤلیت اساسی ملی خواهد بود. در نتیجه، لازم است تا به تدریج به سمت اجرایی بودن از نظر سیاسی حقوق تعریف شده روشن اقتصادی و اجتماعی در چارچوب اجلاس های بین المللی و مهم تر از آن، نمایندگان اجلاس ملی جایی که ارزیابی بین المللی اجرای تعهدات کشورها مورد بحث قرار می گیرد. این اجرایی بودن سیاسی تحت شرایط معینی می تواند به تدریج از طریق دادگاه های مربوطه در سطح ملی و بین المللی و به صورت قانونی اجرایی گردد اقدامی که تا به حال در اتحادیه اروپا صورت گرفته است.

تعهدات صورت گرفته و اجرایی بودن آنها در تمام مواقع می بایستی متناسب با سطح توسعه هر کشور باشد تا از حالت دلبخواهی بودن و عوام پسندانه پرهیز شود، با توجه به نابرابری شدید که در نظم جهانی وجود دارد و یک عنصر مرکزی در بیان عملی چنین حقوقی بر آوردن کمک های توسعه ای رسمی (ODA)، تعهدات انجام شده در چارچوب سازمان ملل است. در بلندمدت این



می‌بایستی منجر به طراحی یک صندوق جهانی همبستگی اجتماعی* شود تا اجرای حقوق اقتصادی اجتماعی فقیرترین اعضاء جامعه جهانی را تسهیل نماید.

هدف سوم بر آن دلالت می‌کند که همانگونه که اقدامات باز توزیعی توسط دولت در سطح ملی برای تضمین برابری فرصت‌ها ضروری است، تلاش‌های ملی تنها زمانی موفق خواهد بود که با همکاری بین الملل جهت غلبه تدریجی بر عدم تقارن‌های اساسی نظم جهانی همراه باشد که ریشه نابرابری‌های عمیق بین المللی در توزیع درآمد می‌باشند.

این عدم تقارن در سه گروه اساسی قرار می‌گیرند، اولی مربوط به آسیب پذیری بیشتر اقتصاد کلان کشورهای در حال توسعه نسبت به شوک‌های خارجی و محدودیت استقلال سیاسی مؤثر اقتصاد کلان است. تأثیر خالص این وضعیت آن است که در حالیکه کشورهای صنعتی از قدرت مانوردهی بیشتری جهت اتخاذ سیاست‌های ضدادواری و استنباط واکنش تثبیتی از بازارهای مالی برخوردارند، کشورهای در حال توسعه تقریباً فاقد چنین امکاناتی هستند، چون بازارهای مالی به تغییرات ادواری اهمیت می‌دهند. عوامل بازار از مسئولین ملی انتظار دارند تا همچنین رفتار متناسب با نوسانات ادواری از خود نشان دهند.

دومین نوع عدم تقارن، تمرکز پیشرفت فنی در کشورهای توسعه یافته است. به پیروی از حکم پنجاه ساله پریش، گسترش پیشرفت فنی از کشورهای مبدأ به سایر کشورها همچنان آهسته و بی قاعده خواهد بود این مسئله منعکس کننده هزینه موانع ورودی به فعالیت‌های پویای فنی و همچنین محدودیت‌هایی است که در مقابل کشورهای در حال توسعه جهت وارد شدن به بخش‌های رشد یافته قرار دارد، جاییکه فرصت‌ها تا حدود زیادی محدود به جذب شرکت‌های چندملیتی می‌شود که در آن بخش‌ها فعالیت می‌نمایند. در برگشت، انتقال تکنولوژی مستلزم پرداخت رانت‌های نوآفرینی می‌شود که از طریق گسترش بین‌المللی حق مالکیت دارایی‌های فکری تأمین می‌گردد. حاصل جمع همه این عوامل توضیح می‌دهد چرا در سطح جهان، ساختار تولید به طور مداوم درجه بالایی از تمرکز پیشرفت فنی را در کشورهای صنعتی به نمایش می‌گذارند که نتیجه وضعیت برتر در شاخه‌های رشد یابنده سریع تجارت بین المللی است و هژمونی آن در شکل‌گیری شرکت‌های بزرگ فراملیتی است.

سومین عدم تقارن در رابطه با تقابل بین درجه بالای جابه‌جایی سرمایه و جابه‌جایی کم نیروی کار در سطح بین المللی مخصوصاً کارگران با مهارت پایین است. این عدم تقارن ویژگی برتر مرحله فعلی جهانی شدن است. چون در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم (وقتی که تمام عوامل تولید در سطح کشورها کاملاً متحرک بودند) یا در ربع اول قرن بعد از جنگ دوم جهانی (وقتی

*Global Social Cohesion Fund



که همه عوامل تحرک بین المللی کمی را تجربه کردند) ملاحظه نگردید. این عنصر اساسی است با توجه به عدم تقارن در تحرک تولید تأثیر واپسگرایی داشته، همچنانکه آنها به نفع عوامل متحرک تولید کار می‌کردند یعنی سرمایه و کارگر - و به هزینه عوامل کمتر متحرک تولید بودند. به خاطر نابرابری ایجاد شده توسط عدم تقارن بین المللی، هموارسازی زمین بازی* از طریق ابزارهای رقابتی، راهنمای نامناسبی برای اصلاحات بین المللی است. بنابراین، اصل مشترک اما با مسؤولیت‌های متفاوت که در بیانیه ریو در خصوص محیط زیست و توسعه محفوظ مانده و اصل برخورد خاص و متفاوت که در بحث‌های تجاری وارد شده، خطوط مناسب بیشتری برای ایجاد یک نظم جهانی برابر می‌باشند.

این تحلیل، عناصر اساسی اصلاحات بین المللی را در رابطه با کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد. اصلاح اولین عدم تقارن مستلزم اتخاذ یک رویکرد جامع است تا جدایی و آسیب‌پذیری کشوری در حال توسعه را نسبت به بازارهای مالی بین المللی کاهش دهد و قلمرو گسترده‌ای را در خصوص پذیرش سیاست‌های کلان ضدادواری برای آنها فراهم نماید. اصلاح دوم بر آن دلالت می‌کند که سیستم تجاری می‌بایستی انتقال تولید مواد خام، صنایع پیشرفته تکنولوژی و خدمات استاندارد شده برای کشورهای در حال توسعه را تسهیل نماید. این می‌بایستی دسترسی کشورهای در حال توسعه را به تکنولوژی تسریع نماید (بنابراین اجتناب از حمایت بیش از حد از حق مالکیت دارایی فکری) و مشارکت کشورهای در حال توسعه را در ایجاد تکنولوژی و در شاخه‌های با تکنولوژی بالا در تولید را تضمین نماید. برای تسهیل این فرایند سیستم تجاری می‌بایستی مجال کافی را برای پذیرش استراتژی تولیدی فعال داخلی فراهم نماید. نهایتاً اینکه غلبه بر عدم تقارن سوم بر آن دلالت می‌کند که مهاجرت نیروی کار می‌بایستی کاملاً در مسایل بین المللی لحاظ شود هم از طریق توافق بین المللی در خصوص سیاست مهاجرت هم از طریق توافقات منطقه ای و ناحیه ای، در حالیکه مکانیزم‌های تکمیلی که مهاجرت را تسهیل می‌کند (نظیر شناخت دست آوردهای آموزشی و انتقال‌پذیری مستمری و حق بازنشستگی و سایر مزایای تأمین اجتماعی) نیز بایستی برقرار شود.

۲-۲- بهبود ساختارهای حکومتی

در نبود نهادهای مناسب، جهانی شدن هم در سطح ملی و هم در سطح بین المللی نیروی تجزیه کننده خواهد بود. این تقاضاها و خواسته‌های زیادی را در تمام سطوح حاکمیت مطرح می‌نماید. امروزه در این مورد اتفاق نظر وجود دارد که استراتژی‌های ملی و حاکمیت نقش

* Levelling the Playing Field



تعیین‌کننده‌ای در تعیین اینکه چگونه یک کشور موفق به برقراری یک ارتباط قوی با جامعه بین‌المللی شود، ایفا می‌کند. اما نبود یک چارچوب مناسب بین‌المللی همراه با عرضه ناکافی کالاهای عمومی جهانی و وجود نیروهای ایجادکننده نابرابری که متأثر از عدم تقارن بین‌المللی است توسعه ملی را مشکل می‌سازد.

این بدان معنی است که تلاش جهت ایجاد نهادهای قوی برای نظم بهتر جهانی می‌بایستی براساس شبکه‌ای از نهادهای جهانی، منطقه‌ای و ملی باشد و محدود به یک یا چند نهاد بین‌المللی نیست. یک چنین سیستمی هم مؤثرتر و هم از نظر روابط قوا متوازن‌تر است. به چهار دلیل اقدام در سطح منطقه‌ای به عنوان حلقه واسطه بین نظام ملی و بین‌المللی نقش حیاتی تعیین‌کننده‌ای زیر دارد: مکمل بودن نهادهای ملی و بین‌المللی در یک جامعه ناهمگن بین‌المللی نابرابری اندازه بازیگران و عوامل درگیر در فرایند جهانی که به معنی آن است که اعتراض کشورها اگر به صورت منطقه‌ای باشد بهتر شنیده می‌شود، احساس مالکیت بیشتر نهادهای منطقه‌ای توسط کشورهای کوچکتر و این واقعیت که قلمرو و اثربخشی سیاست‌های اقتصادی مستقل در بعضی حوزه‌ها (مثل سیاست‌های اقتصاد کلان و سیاست‌های کنترل) از محدوده ملی به سطح بین‌المللی تغییر کرده است.

اما نهایتاً، نهادهای بین‌المللی همچنان بر مسؤولیت و سیاست‌های ملی تأکید دارند که ویژگی اساسی یک سیستم بین‌المللی است جایی که فرایند سیاسی ادامه می‌یابد تا بر دولت ملی تأکید نماید. نتیجه اصلی این مسأله آن است که نهادهای جهانی می‌بایستی قویاً نسبت به تنوع احترام بگذارند به علاوه این تنها قانونی است که با تقویت دموکراسی در سطح جهانی سازگار است. در حقیقت ارتقای دموکراسی به عنوان یک ارزش جهانی شامل اطمینان از فرایند ملی است که امکان نمایندگی و مشارکت مردم را در تأثیرگذاری بر تعاریف استراتژی‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌دهد و در تنش‌های ذاتی فرایند جهانی شدن وساطت می‌نماید. این اصل در تفکر اخیر در خصوص همکاری برای توسعه تجسم می‌یابد که تأکید می‌کند که اثربخشی آن بستگی به یک سیاست ملی قوی مالکیت سیاست‌های توسعه دارد.

از این نظر در اینجا لازم به یادآوری است که سیاست‌های تجارت چند جانبه تحت سیستم برتون وودز دقیقاً به صورت خردمندانه‌ای قوانین بین‌المللی و همکاری را ترکیب نمود و درجه کافی از آزادی را برای مسئولین ملی فراهم کرد تا اهداف رشد و توسعه خود را دنبال نمایند و آن براساس حاکمیت قوی ملی و نه حاکمیت ضعیف استوار بود. در این رابطه اثربخشی ترتیبات

فعلی ناکامل بین‌المللی و سیاست‌های تضعیف شده ملی می‌بایستی به صورت نامناسب‌ترین ترکیبات ممکن دیده شود.

اقداماتی که در جهت بازسازی نظام بین‌المللی صورت می‌گیرد می‌بایستی همچنین مشارکت کشورهای در حال توسعه را براساس برابری و اتخاذ قوانین مناسب حاکمیت تضمین نماید. دستیابی به این امر مستلزم تبعیض مثبت در حمایت از کشورهای فقیر و کوچک است و همین‌طور تلاش آن کشورهایی را طلب می‌نماید که خود را در چارچوب نهادهای منطقه‌ای سازمان داده‌اند.

استدلال دیگر این اصل آن است که طرح‌هایی نهادی که بیشترین تعداد شرکت‌کنندگان فعال را دارند می‌بایستی ترجیح داده شوند. نهایتاً، پذیرش قوانین مناسب حاکمیت عنصر اساسی دیگری است که حقوق اساسی کشورهای در حال توسعه را در نظام بین‌المللی تضمین می‌نماید، نهادینه سازی مسأله حساب پس‌دهی و تقویت بازرسی و ممیزی که توسط نهادهای معتبر با عوامل مناسب انجام می‌شود. این رویکرد شامل محدود کردن قدرت کشورهایی است که بیشترین تأثیر و نفوذ را بر آن نهادها دارند. اما این امر ضرورتاً به زیان آنها نیست چرا که موجب افزایش مشروعیت نظام نهادهای جهانی شده و تعهدات کشورهای در حال توسعه را به آنها بیشتر می‌نماید.

۳- استراتژی‌های اصلی

هر استراتژی توسعه ملی می‌بایستی براساس تعهدات اجتماعی قوی استوار باشد تا ثبات سیاسی، سیستم قضایی با بصیرت و فعالیت‌هایی را که اجرای قراردادها را تضمین نماید را برقرار نماید و یک بوروکراسی دولتی کارآمد و بی‌طرفی را حاکم نماید. این الزامات گسترده نهادی که به درستی در ادبیات مورد تأکید قرار گرفته‌اند، عناصر اساسی یک محیط سرمایه‌گذاری مناسب‌اند و در نتیجه ممکن است به عنوان شرایط ضروری رشد لحاظ گردند. اما هیچ‌کدام از آنها نیروهای معینی را که موجب رشد اقتصادی گردند عرضه نمی‌کنند و نه آنها ابزاری را برای اشکال کهنه و نو آسیب‌پذیری ارایه می‌نمایند. بنابراین، استراتژی‌های کشورهای در حال توسعه می‌بایستی لااقل سه عنصر دیگر را شامل شود: سیاست‌های کلان که جهت کاهش آسیب‌پذیری طراحی شود و سرمایه‌گذاری مولد را تسهیل بخشد، استراتژی توسعه مولد که بتواند به صورت پویا به بازسازی ساختار تولید بپردازد. سیاست‌های اجتماعی فعال هیچ‌گونه مدل معتبر و جهان‌شمولی در هر یک از این حوزه‌ها وجود ندارد و نتیجتاً قلمرو گسترده‌ای برای یادگیری نهادی و مهمتر از همه برای تمرین دموکراسی وجود دارد.

۱-۳- نگاه وسیع به ثبات اقتصاد کلان

مفهوم ثبات اقتصاد کلان در مباحث اقتصادی در طول دهه‌های گذشته به صورت قابل ملاحظه‌ای تغییر کرده است. در طول سال‌های بعد از جنگ، تفکر مسلط تفکر کینزی بود. این اصطلاح اساساً اشتغال کامل و رشد اقتصادی با ثبات همراه با تورم پایین و حساب خارجی پایدار تعریف می‌گردید اما به مرور زمان توازن مالی و ثبات قیمت‌ها به مسأله مرکزی تبدیل گردید و جایگزین تفکر کینزی گردید که بر فعالیت اقتصاد واقعی تأکید می‌نمود.

برخلاف این روند، مسأله پایداری که می‌بایستی سیاست‌های اقتصاد کلان را رقم زند باید براساس تعریف وسیع‌تر ثبات باشد که مبتنی بر این نظر است که هیچگونه همبستگی خاصی بین تعاریف مختلف وجود ندارد و ممکن است شامل بده بستان قابل توجهی در این زمینه باشد. در این رابطه دو درس مهم از تاریخ اخیر مخصوصاً حایز اهمیت است. اول اینکه بی‌ثباتی واقعی پرهزینه است. رکود و کساد اقتصادی در برگیرنده زیان قابل توجه صنایع است که ممکن است اثرات بلندمدت داشته باشد؛ بنگاه‌ها ممکن است در دارایی‌های مشهود و غیرمشهود زیان‌های جبران‌ناپذیری متحمل شوند (دانش‌های فنی و سازمانی پنهان، قراردادهای تجاری و غیره) و افت سرمایه انسانی (افراد بیکار یا اشتغال ناقص که ممکن است ایجاد شود یا از دست رفتن اشتغال دائمی) که ایجاد می‌کند. رشد پر نوسان منجر به میانگین نرخ بالای استفاده پایین‌تر از ظرفیت تولیدی، کاهش بهره‌وری و سود می‌شود و لذا تأثیر معکوس بر سرمایه‌گذاری می‌گذارد. نااطمینانی همراه با نوسان در نرخ رشد اقتصادی موجب تشویق استراتژی‌های دفاعی در سطح خرد می‌شود که هدفشان حمایت از دارایی فعلی بنگاه‌ها است و نه آن نوع استراتژی دفاعی که موجب نرخ بالای سرمایه‌گذاری و تغییرات سریع فنی می‌گردد.

درس دوم این است که کسری بودجه خصوصی به همان اندازه کسری بودجه بخش عمومی پرهزینه است و اینکه ریسک توازن حساب خصوصی ممکن است به همان اندازه جریان عدم توازن کلان خسارت بزند. در اقتصاد مالی آزاد شده هر دو ممکن است به اشکال غیر خطی با ادوار رونق و رکود بر هم اثر بگذارند که ویژگی ذاتی بازارهای مالی است. جهش رو به بالای هزینه‌های خصوصی و تراز نامه‌های مخاطره آمیز در طول دوره رونق مالی تمایل به تجمع دارند که بر آن دلالت می‌کند که آژانس‌های اقتصادی بهای لازم را به ناسازگاری بین دوره‌ای که ممکن است در استراتژی‌های مالی و هزینه آنها وجود داشته باشد، نمی‌دهند. وقتی که بحران‌ها به ذوب شدن ذخایر مالی منجر شود هزینه‌های مربوطه خیلی بالا خواهد رفت. زیان‌داری ممکن است سرمایه‌هایی که طی سال‌ها ذخیره گردیده را بخشکاند. اجتماعی کردن زیان‌ها ممکن است تنها



راه اجتناب از بحران سیستماتیک باشد اما این کار بر عملکرد آتی مالی دولت (یا مسایل شبه مالی) تأثیر می‌گذارد. برگرداندن اعتماد به سیستم مالی زمان بر است و خود بخش مالی ریسک‌گریز می‌شود و ویژگی‌ای که توانایی انجام کارهای اولیه اقتصادی اش را تحت شعاع قرار می‌دهد. این دو درس به طور اساسی به هم مرتبط هستند چرا که ادوار تجاری رونق و رکود منبع اصلی ادوار تجاری در دنیای توسعه نیافته می‌باشند. وظیفه اصلی سیاست اقتصاد کلان این است که با ابزار ضد ادواری مناسب آنها مدیریت نماید. با ترکیب کردن سر مجموعه سیاست‌گذاری که اهمیت نسبی آنها متناسب با ویژگی ساختاری و سنت سیاست اقتصاد کلان هر کشور متفاوت خواهد بود. اولین بسته این چنین سیاست‌هایی شامل، سیاست‌های اقتصاد کلان سازگار و انعطاف‌پذیر مالی، پولی و ارزی است که با هدف جلوگیری از انباشت بیش از حد بدهی آژانس‌های دولتی و خصوصی است و برای جلوگیری یا ممانعت از عدم توازن در قیمت‌های کلیدی اقتصاد کلان (نرخ ارز و نرخ بهره) و در قیمت‌های دارایی‌های مالی و ثابت است.

دوم یک سیستم دقیقاً محتاط قانونی و نظارتی با تمایلات روشن ضد ادواری است. این به معنی آن است که قوانین محتاط و نظارت در طول دوره مالی رونق می‌بایستی انقباضی عمل نماید تا نسبت به ریسک‌های رشد یابنده که توسط واسطه‌های مالی روی می‌دهد مقابله نماید.

عنصر سوم، سیاست‌های مربوط به دیون است که با هدف حصول اطمینان از تصویر مناسب سر رسید تعهدات خصوصی و عمومی خارجی و داخلی است. قوانین محدودکننده حساب سرمایه (یعنی آنهایی که در طول دوره رونق اقتصادی برای اجتناب از استقراض زیاد بکار گرفته می‌شود) می‌تواند نقش اساسی هم به عنوان یک سیاست تعهد بدهی که جریان بلندمدت را تشویق می‌نماید و هم به عنوان ابزاری که درجه بیشتری از آزادی را در اتخاذ سیاست‌های پولی ضد ادواری ارایه می‌نماید، ایفا کند.

مدیریت سیاست‌های اقتصاد کلان ضد ادواری کار ساده‌ای نیست چرا که بازار مالی انگیزه‌های قوی‌ای را برای کشورهای در حال توسعه ایجاد می‌کنند تا در طول دوره رونق مالی بیشتر هزینه کنند و در طول دیگر بحران‌ها تعدیل زیادی را پیشه کنند. بعلاوه جهانی شدن محدودیت عینی را بر استقلال ملی اعمال می‌نماید و وقتی که ابزارهای ملی سیاست‌گذاری به صورت ضعیف اداره کردند هزینه بالایی را برای از دست رفتن اعتبار بر کشور تحمیل می‌نمایند.

به این دلیل، ممکن است لازم شود مدیریت اقتصاد کلان به وسیله نهادها و ابزارهای سیاست‌گذاری شامل قوانین مالی و صندوق تثبیتی و بانک‌های مرکزی مستقل و حساب پس‌ده از نظر سیاسی حمایت شوند که به ایجاد اعتبار کمک نماید. از طرف دیگر چشم پوشی آشکار



از سیاست مستقل (برای مثال اتخاذ سیاست تثبیت پول قوی با یک ارز خارجی) به ندرت راه حلی برای این سردرگمی است چرا که ممکن است ماهیت تعدیل را از قبل معلوم نموده و یک دور تجاری قوی را ایجاد نماید.

درحقیقت تجربه اخیر آرژانتین نشان می‌دهد که اعتبار مسؤولین اقتصاد کلان را از طریق مدیریت انعطاف پذیری مصلحت آمیز در مقایسه با اتخاذ قوانین خشک آشکار بهتر می‌توان تقویت نمود. راه حل اساسی این سردرگمی که ناشی از فقدان درجه کافی آزادی جهت اتخاذ سیاست‌های ضدادواری است در صحنه بین المللی قرار دارد. این به معنی آن است که یکی از وظایف اساسی نهادهای بین المللی، از نقطه نظر کشورهای در حال توسعه، مقابله با اثرات ادواری بازارهای مالی است. این را می‌توان از طریق هموار و یکنواخت کردن دوره‌های رکود تورمی از همان ابتدا از طریق قوانین کافی و ارایه درجه بالاتری از آزادی در کشورهای در حال توسعه که سیاست‌های ضدادواری را اتخاذ نمایند (برای مثال نظارت کافی و ایجاد انگیزه جهت برقراری شرایط مالی و اقتصاد کلان ریسکی در دوره‌های رونق اقتصادی همراه با مکانیزم‌های هموار کننده تعدیلات در شرایط اختلالات زیاد در جریان سرمایه خصوصی برطرف نمود). نقش دوم، مهم و اساسی دیگر مقابله با تمرکز وام دهی از طریق فراهم کردن امکان دستیابی به مسایل مالی در کشورها و آژانس‌هایی است که در بازار سرمایه خصوصی بین المللی تمایل به سهمیه‌بندی دارند.

در بلندمدت، رشد اقتصادی در مدار ترکیبی از سیستم صحیح مالی دور می‌زند که منابع لازم را برای یک بخش عمومی فراهم می‌کند تا کارش را انجام دهد، یک نرخ ارز رقابتی، یک نرخ بهره واقعی مناسب و بازار مالی عمیق. سیاست اقتصاد کلان می‌بایستی بر سه عنصر اول متمرکز شوند. هدف تعمیق بخشیدن به مسایل مالی این است که سرمایه مالی به قیمت مناسب و سررسید طولانی مدت را فراهم نماید. آزادسازی سیستم مالی در کشورهای در حال توسعه نتوانست بازارهای مالی را تعمیق بخشد و یا هزینه‌های واسطه‌گری را در منطقه آنگونه که انتظار می‌رفت کم نماید.

در نتیجه، بخش عمومی هنوز نقش مهمی در ایجاد خدمات مالی و تقویت ظهور آژانس‌های جدید و بخش‌هایی از بازار سرمایه دارد که باید ایفا نماید. در این ضمن تلاش در جهت افزایش پس اندازهای بخش عمومی، ایجاد انگیزه برای پس انداز اصناف و فراهم کردن مکانیزم خاصی جهت ترویج پس انداز خانوارها (مخصوصاً برای بازنشستگی) می‌تواند وسیله‌ای مفید برای افزایش پس انداز ملی باشد.



۲-۳- سیاست‌های اقتصاد کلان کافی نیست: نقش استراتژی‌های توسعه مولد

این ایده که ترکیب اقتصاد باز و اقتصاد کلان با ثبات - با مفهوم محدود آن یعنی توازن مالی و تورم پایین - برای رشد سریع اقتصادی کافی خواهد بود تا به حال نتیجه نداده است. این مسأله موجب گسترش یک جدال حل نشده پیرامون دلایل اصلی این ناتوانی شده است.

نظر متداول سنتی این است که بازارها به حد کافی آزاد نشده‌اند. این برداشت با واقعیت در تضاد است زیرا که طولانی‌ترین اتفاقات رشد سریع در دنیای در حال توسعه (مثل شرق آسیا یا اخیراً معجزه چین و هند یا در گذشته دوره رشد سریع در برزیل و مکزیک) همگی دربرگیرنده ترکیبی از بدعت‌های محلی و سیاست‌های بیشتر نسخه نویسی سنتی بوده‌اند، بیان دیگر بر نقش ناکافی توسعه نهادی یا شکست بازار تاکید می‌نماید.

مخصوصاً در کارکرد تکنولوژی و بازار سرمایه - به عنوان عوامل تشریح کننده رشد پایین مطرح شده‌اند. اما این خط فکری با اینگونه دلایل می‌بایستی توضیح دهد چرا رشد سریع در گذشته در خیلی از کشورهای در حال توسعه که با محدودیت‌های بیشتری در این موارد روبه رو بوده‌اند اتفاق افتاده است.

تحقیقات امیدوارکننده دیگری بر تنوع تاریخی تفاوت‌های ساختاری تفکر اقتصادی به تعریف وسیع آن اشاره دارد. این نگاه بر ارتباط نزدیک بین پویایی ساختاری سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی دارد. بر طبق این نظر رشد اقتصادی یک فرایند پویایی است که در آن بعضی از بخش‌ها و بنگاه‌ها رشد می‌کنند و به جلو می‌روند در حالیکه برخی دیگر عقب می‌مانند و از آن طریق ساختار اقتصادی را به طور کلی تغییر می‌دهند. این فرایند شامل عارضه تکراری غریب خلاقیت که استعاره شومپیتر است، می‌باشد. همه بخش‌های اقتصادی توانایی مشابه برای تزریق پویایی در اقتصاد را ندارند تا پیشرفت تکنولوژی ترویج شود. جنبه تکمیلی (عوامل و اثرات خارجی) بین شرکت‌ها و بخش‌های تولیدی همراه با اثرات توزیعی و اقتصاد کلان می‌تواند پرس‌های ناگهانی را در فرایند رشد ایجاد نمایند و یا آن را سد نمایند و در انجام این فکر ممکن است مراحل متراتب عدم تعادل را ایجاد نماید. از آنجایی که دانش فنی و دانش عمومی به طور کامل مهروموم شده وجود ندارد، مسیر رشد بنگاه‌ها در برگیرنده یک فرایند متراکم تطبیق و یادگیری است که ارتباط نزدیکی با تجربه تولیدی دارد که تا حدود زیادی ذخیره‌سازی فنی، دانش سازمانی و تجاری را تعیین می‌کند.

موضوع مشترک در تمام این تئوری‌ها این ایده است که رشد اقتصادی ماهیتاً به محتوی ساختاری گره خورده است که از آپارات فنی و تولیدی ساخته شده، ترکیب بازارهای محصول و



عوامل، ویژگی آژانس‌های کارآفرین و روشی که در آن این آژانس‌ها و بازار به محیط بیرونی مربوط می‌شود. رهبری عملی بخش‌های معین و بنگاه‌ها در این مورد اساس یک عامل پویاست که رشد اقتصادی را به پیش می‌برد. در دنیای در حال توسعه خیلی از نیروهای پویا مربوط به سازگاری و مطابقت دادن مطلوب از طریق جایگزینی واردات، ارتقاء صادرات، اگرچه روش‌های متفاوتی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، یک رویکرد امیدوارکننده خاص از نظر گرایش‌ها سیاست‌گذاری آن تاکید بر دو مفهوم اساسی دارد:

الف - نوآفرینی و فرایند یادگیری همراه با آنها

ب - جنبه‌های تکمیلی آنها (ارتباط آنها).

در این روش، نو آفرینی به عنوان هر فعالیتی است که روش‌های جدید انجام کار را معرفی می‌نماید بهترین تعریف به وسیله پوچیتز تقریباً در یک قرن قبل ارائه شده است: کالاها و خدمات جدید یا کیفیت جدید کالاها و خدمات روش‌های جدید تولید یا استراتژی بازاریابی باز کردن بازارهای جدید، یافتن منبع جدید موادخام و ساختار بازار جدید. تمام این نوآفرینی‌ها مستلزم یادگیری فعال و فرایند انتشار و ترویج است که مشخصه آن اقتصاد مقیاس پویاست. مفهوم دوم بر نقش همیاری استراتژیک تاکید می‌کند که از طریق اثرات بیرونی که آژانس‌های مختلف اقتصادی در بین خود ایجاد می‌کند، درجه رقابت‌پذیری سیستماتیک ساختار تولیدی مربوطه را تعیین می‌نمایند. در این رابطه، توسعه نهادی ممکن است به عنوان یک نوآفرینی دیده شود اما می‌تواند به عنوان یک جزء اساسی برای عمل نمودن هر دوی نوآفرینی و مکمل در نظر گرفته شود.

این ایده‌ها اخیراً به وسیله چندین نویسنده مورد استفاده قرار گرفته تا بر ضرورت اتخاذ استراتژی توسعه مولد به عنوان یک عنصر اساسی کشور در حال توسعه باز و پویا تأکید نماید موضوعی که مدت‌ها در ادبیات کشورهای تازه صنعتی شده (یا به طور دقیق تر، تازه توسعه یافته) مطرح است. بنابر این رودریک، یک بحث قوی را در خصوص استراتژی بومی سرمایه‌گذاری اصلاح می‌کند که کلید شروع رشد را بزند و اکلاک به ضرورت استراتژی تغییرات ساختاری اشاره می‌کند نقش اساسی مشارکت بخش تجاری و دولتی به وسیله آمسدن مورد تأکید قرار گرفته که به ضرورت مکانیزم کنترل معکوس تاکید می‌کند که انگیزه‌ها را با نتایج پیوند می‌زند تا تضمین نماید که مولد قبلی صرفاً به رفتار رانت جوینانه منجر نشود. ضرورت کاهش هزینه هماهنگی که توسط فعالیت‌های اقتصادی جدید را ترسیم می‌نماید به شرط وجود مکمل‌های مهم دلایل اصلی در پس دفاع کلاسیک‌ها از سیاست‌های صنعتی بوده است.



این بیان ویژگی مرکزی و تجربه توسعه موفق گذشته را برجسته می‌نماید: یک نیروی قوی صنعتی که بر پایه قوی مشارکت بخش دولتی و تجارت محکم استوار است. در نقطه مقابل تجربه اخیر چندین مقطع در دنیای در حال توسعه بر آن دلالت می‌کند که باز کردن بازارها با انگیزه‌های بی تفاوت رابطه طولانی دولت و کسبه و محدودیت‌های چندجانبه بر ابزارهای سنتی سیاست‌گذاری توسعه به یک جایگزینی کافی را برای استراتژی‌های توسعه مولد فراهم می‌نماید. لذا راه بهتر، استفاده از استراتژی‌های آشکار توسعه مولد با هدف نوآفرینی و کمک به ایجاد فرایندهای تکمیلی است که باید اتخاذ گردد. جامعه بین‌المللی می‌بایستی چنین استراتژی‌هایی را به عنوان یک عنصر اساسی توسعه موفق در نظر بگیرد و به تحقیق پیرامون ابزارهای اجرایی چنین استراتژی‌هایی ادامه دهد، مشروط بر آنکه آنها به رقابت بیچاره کردن همسایه برای تولید بی بند و بار تنزل نیابند. این قانون اساسی است که در آن قوانین تجارت و سرمایه‌گذاری مناسب توسعه می‌بایستی تدوین گردد.

در کشورهای در حال توسعه یک تلاش سازمانی و نهادی قابل توجه لازم است تا ابزارهای مناسبی را برای سیاست‌های مناسب طراحی نماید، زیرا آیارهای قدیمی کمتر مداخله‌کننده شده و یا در مرحله آزادسازی در خیلی از این کشورها بسیار ضعیف شده‌اند. همچنین باید تلاش شود تا ابزارهایی طراحی شود که علاوه بر اینکه با اقتصاد بازار امروزی سازگار باشند، از شکست دولت که ویژگی ابزارهای مورد استفاده در گذشته بوده اجتناب شود. یک چنین شکست‌های دولتی نظیر اقدامات رانت جویانه و دولت بازی آشکار منجر به رژیم‌های مداخله‌گرایانه دولتی نیست، آن ویژگی‌ها همچنین در نظام فعلی اقتصاد آزاد نیز وجود دارد. (برای مثال روشی که فرایند خصوصی سازی مدیریت می‌شود).

بهبود ارتباطات اجتماعی

به عبارت اقتصادی، پیشرفت اجتماعی را می‌توان نتیجه سه عامل به هم مرتبط دانست، یک سیاست اجتماعی بلندمدت باهدف بهبود عدالت و تضمین جامعیت رشد اقتصادی که اشتغال کیفی را به میزان کافی تضمین نماید و کاهش ناهمگنی‌های ساختاری (دوگانگی) بخش‌های تولیدی جهت کاهش شکاف تولیدی بین آژانس‌های مختلف اقتصادی. همانگونه که بخش آخر این مقاله نشان خواهد داد ملاحظات اقتصادی آشکارا تنها معیارهایی نیستند که در طراحی سیاست اجتماعی باید مورد استفاده قرار گیرند.

در فرمولی که نسبت به فرمول بانک جهانی کمی اصلاح شده‌تر است ممکن است عدالت و



مشمولیت می‌بایستی براساس دسترسی وسیع به منابع، حمایت‌های کافی، اعتراض و مشارکت باشد. دسترسی به منابع برای برابری فرصت‌ها کلیدی است. درخصوص سرمایه انسانی این مسأله یک ویژگی اصلی مخارج اجتماعی را به عنوان سرمایه‌گذاری مولد برجسته می‌نماید و حمایت‌های اساسی برای آزاد کردن مردم از ریسک‌های منفی (بیماری، بیکاری و از همه بدتر گرسنگی) ضروری است تا به آنها امکان دهد و آنها را تشویق نماید تا ریسک‌های مثبت مخصوصاً آنهایی که همراه با نوآفرینی هستند را به عهده بگیرند. اعتراض کردن ضروری است. از طریق اعتراض کردن است که منافع اقشار محروم در تصمیماتی که مربوط به آنهاست لحاظ شده و مورد توجه قرار می‌گیرد. از طریق مشارکت، مردم فقیر در ایجاد و ساختن آینده خود نقش مرکزی خواهند داشت. در خیلی از موارد این جوامع سازمان یافته بوده که به عنوان ابزار اساسی تغییرات اقتصادی اجتماعی عمل کرده‌اند.

برای رسیدن به این هدف سیاست اجتماعی می‌بایستی سه اصل اساسی را در نظر داشت: عمومی بودن، همبستگی و کارایی. این موضوع با آشفتگی و سردرگمی زیاد در سال‌های اخیر همراه بوده چرا که ابزار، هدف گذاری ها، معیار برابری بین مشارکت و مزایا، عدم تمرکز مشارکت بخش خصوصی و نه اصول راهنمای اصلاحات اجتماعی هستند. به علاوه این اصول راهنما بر این نکته تأکید می‌نماید که سیاست اجتماعی یک ابزار اساسی فشار اجتماعی است و ابزارهای سیاست‌گذاری می‌بایستی به طور آشکار از اصول وسیع تری تبعیت نماید. بنابراین هدف‌گذاری می‌بایستی به عنوان ابزاری برای دستیابی به پوشش همگانی خدمات اساسی باشد و نه اینکه به عنوان جانشینی برای جهان شمولی گردد. معیار برابری می‌بایستی به روش بکار گرفته شود که با همبستگی ناسازگاری نداشته باشد. اگر این معیار به درستی مدیریت شود همراه با عدم تمرکز و مشارکت بخش خصوصی ابزارهایی برای دستیابی به کارایی هستند.

برای گسترش عدالت، سیاست اجتماعی می‌بایستی بر عوامل (یعنی ساختار، توزیع درآمد) تمرکز نماید: آموزش، اشتغال، توزیع ثروت و وابستگی دموکراتیک و جمعیتی و همین طور ابعاد جنسیتی و نژادی آنها. آموزش برای رشد برابر مخصوصاً در عصر دانش و اطلاعات ضروری است. اما هدف آن آشکارا فراتر از این جنبه‌های انسانی است: این همچنین یک عامل کلیدی توسعه دموکراتیک، شهروندی قوی و وسیع‌تر از آن خود باوری است اما ممکن است در مورد اثرات آن بر روی عدالت در بحث‌های اخیر تأکید زیادی شده باشد چرا که در جوامع به شدت طبقاتی، آموزش نیز یک ابزار طبقاتی است. هدف این است که اگر منحصر به بهبود امر عدالت این عامل نیز باید به صورت جدی مورد ملاحظه قرار گیرد به علاوه ناتوانی در ایجاد



اشتغال کیفی به حد کافی، تلاش هایی را که در حوزه آموزشی صورت گرفته را با شکست مواجه سازد بر حسب هر دوی ذخیره سازی سرمایه انسانی (در موارد نادر و افراطی کارگران مهاجرت می کنند و تحت شرایط عادی تر آنها در اشتغال ناقص باقی می مانند) و عدالت (طبقه بندی شدن شغل در آن صورت اثرات طبقه بندی شدن آموزش را ترکیب می نماید لذا ارتباط بین رشد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی در این رابطه بسیار مهم می گردد.

در یک محیط به سرعت در حال تغییر که ویژگی اقتصاد مدرن است سازگاری و تطبیق نیروی کار با تغییرات فنی و دور تجاری به طور فزاینده ای اهمیت می یابد. عوامل حیاتی تعیین کننده در این رابطه عبارتند از: طرح های قوی آموزشی نیروی مادر نهادهایی که همکاری را در هر دو سطح ملی مذاکرات اجتماعی را تقویت و در درون بنگاه ها حمایت اجتماعی کامل از هر دو نظر ماهیت بلندمدت و آن نوع حمایتی که لازم است تا نسبت به حوادث معکوس مقابله نماید و یک سیاست حداقل دستمزد قوی اگر چه انعطاف پذیری ممکن است یکی از عناصر باشد البته به شرطی که همراه با حمایت بیشتر باشد باز هم این تنها یکی از چند ابزار جایگزینی است. در این رابطه بایستی توجه داشت که بازارهای بیشتر انعطاف پذیر نیروی کار ممکن است به صورت معکوس بر سایر عوامل که اثرات مثبتی بر مطابقت، سازگاری و مخصوصاً همکاری کارکنان شرکت ها دارند اثر بگذارند.

مهمتر از همه انعطاف پذیری نمی بایستی به عنوان جانشینی برای سیاست های اقتصاد کلان باشد. در حقیقت در یک فضای بی ثبات اقتصاد کلان یا در شرایط رشد آهسته اقتصادی خلق شغل در هر موردی و ضعیف خواهد بود و انعطاف پذیری بیشتر ممکن است منجر به وخیم شدن سریع در کیفیت شاغلین گردد. به عبارت دیگر انعطاف پذیری اثرات خارجی منفی دارد زیرا مشاغلی را که در صورت دیگری با ثبات بودند تحت شعاع قرار می دهد.

رشد اقتصادی به روش دیگری بر عدالت اثر می گذارد که برای کشورهای در حال توسعه نقش حیاتی دارد. آن موجب افزایش ناهمگنی (دوگانگی) در ساختار تولیدی می شود و در نبود شرایط ایجاد و اشتغال در فعالیت های پویا، فعالیت های با بهره وری پایین (غیررسمی) مثل قارچ می رویند. در نبود ارتباطات کافی بومی یا اگر اثرات مخرب بازسازی تولیدی غلبه نماید. در حقیقت هیچ مکانیزم خودکاری وجود ندارد که تضمین نماید نوآفرینی فنی سریع در فعالیت های پویا موجب تقویت رشد اقتصادی گردد این ممکن است صرفاً ناهمگونی ساختاری را افزایش دهد. اگر چنین اتفاقی بیافتد اثرات رشد ضعیف خواهد بود و تنش های بیشتری در رابطه با عدالت ایجاد می گردد. ارتباط بین مدرانیزاسیون بخش های اقتصادی و سایر بخش ها



حیاتی هستند و این نیز بر اهمیت توزیع خوب دارایی‌های مولد تأکید می‌نماید. در حقیقت شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد که توزیع مناسب دارایی‌های مالی که منجر به ایجاد بنگاه‌های کوچک می‌شود همراه با توزیع بهتر درآمد (و تمرکز کمتر قدرت در کل) می‌گردد. سیاست‌هایی که هدف آنها دمکرات نکردن دسترسی به دارایی‌های مولد (سرمایه، تکنولوژی آموزش و زمین) لذا برای رشد بالا و عدالت حیاتی هستند.

اثرات متقابل سرمایه انسانی و اشتغال مولد و اثرات توزیع بهتر دارایی‌های مولد، شامل تنها بخشی از ارتباطات مثبت بین توسعه و عدالت است. همچنین ممکن است ارتباطات اقتصاد سیاسی مطلوب توسعه و مثبتی وجود داشته باشد که از طریق بازار سرمایه و از طریق اثرات متقابل فشار اجتماعی، سرمایه‌گذاری و بهره‌فوق وجود داشته باشد.

باتوجه به ارتباط حیاتی بین توسعه اقتصادی و اجتماعی، چارچوب یکپارچه سیاستی می‌بایستی بگونه‌ای طراحی شود تا چنین ارتباطی مورد توجه قرار گیرد و همین‌طور ارتباط‌های سیاست‌های اجتماعی را برای مثل اثرات حمایتی سیاست‌های اجتماعی متفاوت در برنامه‌های فقرزدایی و سیاست اقتصادی (مخصوصاً سیاست‌هایی که توسعه بخش‌های کوچک پویا را تسهیل می‌بخشد) یک ضعف اساسی در این رابطه فقدان هماهنگی لازم بین مسئولین اجتماعی و اقتصادی است.

هماهنگی می‌بایستی با ایجاد مکانیزم‌هایی شروع شود که رویت‌پذیری اثرات اجتماعی سیاست‌های اقتصادی در تسهیل‌نماید و سیستم‌های مؤثری را برای جریان اصلی اولویت‌های اجتماعی به سیاست اقتصادی ارائه نماید. این بر آن دلالت می‌کند که از مسئولین اقتصاد کلان (شامل بانک‌های مرکزی) می‌بایستی خواسته شود به‌طور منظم اثرات اجتماعی سیاست‌های خود را ارزیابی نمایند و پیشنهادات بودجه‌ای و اصلاحات مالیاتی پیشنهادی را که شامل تحلیل اثرات توزیعی است ارائه نمایند.

بعضی از این ایده‌ها به تدریج در تحلیل‌های رایج سنتی وارد شده است اما تفاوت اساسی در تأکید همچنان وجود دارد. در حقیقت مدل رهبر پیرو که در آن سیاست اقتصاد کلان ابتدا تعیین می‌شود و بکار گرفته می‌شود سیاست اجتماعی دو جهت مقابله با اثرات اجتماعی آن هنوز نقش غالب را دارد. تأکید بر کمربندهای ایمنی حمایتی و هزینه‌های هدفمند اجتماعی می‌شود و نه داشتن یک نگاه وسیع‌تر امنیت اجتماعی با تأکید بر عمومی‌بودن و همبستگی که این نیز انعکاسی از تداوم نگاهی است که سیاست اجتماعی با تأکید بر عمومی‌بودن و همبستگی که این نیز انعکاسی از تداوم نگاهی است که سیاست اجتماعی را به عنوان اضافه‌ای بر اصلاحات بازگویی می‌شناسد.

اهداف وسیع تر

یکی از جنبه های مثبت بحث در سال های اخیر ملاحظه کامل این مسأله است که توسعه شامل اهداف وسیع تری است. مفهوم توسعه انسانی یا مفهوم اخیر توسعه به مثابه آزادی بیان این دیدگاه است اما به وضوح این یک خواست دیرینه و عنصر ریشه ای و عمیق تفکر توسعه است. مهم ترین نمود آن گسترش تدریجی ایده های جهانی و ارزش هایی است که مربوط به حقوق بشر توسعه اجتماعی، برابری جنسیتی، احترام به تفاوت های قومی و فرهنگی و حمایت از محیط زیست از طریق سازمان ملل و مبارزه برای جامعه مدنی بین المللی است.

این ارزش های جهانی می بایستی به عنوان چارچوب اخلاقی جهت طراحی سیاست های توسعه ای امروزی در نظر گرفته نشود. تبعات این نگاه یا بینش عمیق تر از چیزی است که فکر اقتصادی امروز تمایل به شناخت آن دارد.

دلالت اصلی، براساس اتکا به کار پولانی این است که سیستم اقتصادی می بایستی از اهداف اجتماعی وسیع تر تبعیت نماید. در این رابطه موضوع اصلی ضرورت مقابله با نیروهای گریز از مرکز قوی است که امروزه مشخصه کارهای رفتارهای خصوصی را دارد. درحقیقت در خیلی از بخش های دنیای در حال توسعه (و صنعتی) مردم اهداف دسته جمعی و آگاهی شان درخصوص ضرورت گسترش پیوندهای همبستگی را از دست می دهند. این واقعیت به ما می گوید تا چه حد مهم است که آن تعلقات گروهی ترویج گردند تا جامعه خلق و افراد و گروه ها به مسؤولیت های اجتماعی خود پی ببرند.

دولت و یا جامعه مدتی می تواند ابتکار عمل را به دست گیرد. در این رابطه فعالیت های عمومی می بایستی به عنوان فضایی دیده شود که در آن علایم دسته جمعی با هم جمع می شوند و نه به عنوان مترادف برای اقدامات دولت گردند. به عبارت دیگر این به معنی آن است که تمام بخش های جامعه باید به صورت فعال تر در نهادهای سیاسی دموکراتیک مشارکت داشته باشند و اینکه مکانیزم های متنوع تری لازم است تا در درون خود جامعه مدنی توسعه یابد و رابطه همبستگی اجتماعی و مسؤولیت را تقویت نماید و از همه مهمتر به تحکیم فرهنگی توسعه دسته جمعی بپردازد که براساس تاامل و تحمل تفاوت و میل به توافق مطابقت و سازگاری دارند.

چالش های عظیم روشنفکری و وظیفه عمل آنها که در شناخت این عوامل مؤثرند می بایستی مفهوم تواضع و فروتنی را ترویج نمایند. این ایده که ما از قبل می دانیم که چه کار می بایستی انجام پذیرد، چیزی جز علامت تکبر و غرور در حرفه اقتصادی نیست که



تنها با افزایش تسلط تفکر توسعه سنتی متداول دهه ۱۹۸۰ به وخامت گراییده است. ملاحظه نتایج نامطلوب اصلاحات و سطح موجود نارضایتی اجتماعی می‌بایست خیلی از خبرگان را وادار می‌سازد تا در خصوص توسط برای نظم برابر اقتصاد جهانی تفکر مجدد نمایند. این بسیار عالی است اما در بهترین حالت ناکامل و یک فرایند در حال گذار است.

* فهرست مآخذ این مقاله در دفتر فصلنامه موجود است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی